

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

سهیل سیمین

۱۳ سپتمبر ۲۰۱۱

## "شیر پنجشیر، روباه کابل، بز شادگل!"

وقتی در نهم سپتامبر ۲۰۰۱ احمدشاه مسعود توسط دو عرب مربوط به القاعده در خواجه بهاءالدین ولایت تخار با یک حمله انتحاری به قتل رسید، جای او را قسیم فهیم که اکنون از سوی "دولت افغانستان" به رتبه "مارشالی" ترفیع نموده و معاون اول رئیس جمهور است، اشغال نمود. بعد از کنفرانس بن و رویکار آمدن دوباره ائتلاف شمال بر قدرت، از سوی به اصطلاح لویه جرگه اضطراری به مسعود لقب "قهرمان ملی" داده شد و "دولت افغانستان" مجبور است همه ساله روز مرگ او را تجلیل نماید. حامیان و طرفداران داخلی و خارجی اش نیز تلاش می نمایند تا از این گاه، کوه بسازند. کشور فقیری چون افغانستان باید هر سال صدها هزار دالر را خرج سالروز مرگ "قهرمان ملی" دروغین نماید. ائتلاف شمال نیز تمام تلاش خود را به خرج می دهد تا کسی را که تمام عمرش علیه دموکراسی و ناقض بزرگ حقوق بشر بود، متعهد به دموکراسی، آزادی زنان، انتخابات و غیره قلمداد نماید. برادر مسعود (احمدولی) در تازه ترین درفشانی ها در سالروز مرگ مسعود، از دولت پوشالی خواست تا امتیازات متعلق به مسعود را به خانواده او تفویض نماید!

خوب است به عقب برگردیم و ببینیم این "قهرمان ملی" چه طرز تفکری داشت و سالهای زندگی اش را چگونه سپری نمود و با کی ها در خوش و بش قرار داشت تا بیشتر او را بشناسیم.

مسعود در جوانی به همکاری حبیب الرحمن (یکی از پیشتازان نهضت اسلامی افغانستان) به آن جنبش پیوست که پیرو افکار و عقاید سید قطب و محمدقطب بود که به سرعت در بین مردم به نام اخوان الشیاطین شهرت یافت. گلبدین، ربانی، سیاف و تنی چند از یاران همان دوران اند. وقتی دولت داوودخان عرصه را بر فعالیت های این گروه تنگ نمود، اکثریت آنان در سال ۱۳۵۴ به پاکستان فراری شده و در پناه ذوالفقار علی بوتو که در آن زمان صدراعظم پاکستان بود، به آموزش نظامی پرداختند. جنرال نصیرالله بابر وزیر اسبق داخله پاکستان (چندی قبل درگذشت) و از افراد مورد اعتماد آئی اس آی در مورد مسعود گفته بود که او نسبت به هم قطارانش در درس دیگری از استعداد خوبی برخوردار بود، و همان بود که مسعود و گلبدین از طرف آئی اس آی وظیفه گرفتند تا علیه دولت داوودخان به مبارزه بپردازند و آشوب و اغتشاش ایجاد کنند. مسعود به تاریخ ۲۹ سرطان ۱۳۵۴ به

زادگاهش پنجشیر رفت و برای نیم روز یک ولسوالی و دو علاقه داری را به کنترل در آورد که از سوی مردم محل رانده شد. ربانی رهبر مسعود تا آخر در کنار آی اس آی ماند و بعد از حزب اسلامی گلبدین، بیشترین امکانات آی اس آی را تحویل می گرفت و او هم آن را به مسعود می فرستاد. همه به یاد دارند که ربانی در سال های چور و چپاول و دولت کانتینری اش (۱۹۹۲-۹۶) از رئیس آی اس آی پاکستان (حمیدگل) خواسته بود تا بیاید و برایش اردوی اسلامی بسازد و به عنوان مشاور با او کار کند! دیده می شود که مسعود از همان ابتداء با حمایت مالی آی اس آی بزرگ و پرورده شد و تنها شکر رنجی ای که از آی اس آی و دولت پاکستان داشت، این بود که چرا به گلبدین بیشتر از او کمک می کنند، یعنی اگر کمک ها به تناسب گلبدین به او بیشتر می شد، او حرامزاده تر از آب در می آمد.

کودتای خلق و پرچم و بعد تجاوز روس ها به افغانستان، او را به چهره مشهوری مبدل ساخت و به او لقب "شیر پنجشیر" داد، چون به گمان برخی ها چند بار توانست حملات روس ها بر پنجشیر را به تنهایی دفع نماید، اما این لقب هم مانند "قهرمان ملی" چنان دروغین و کاذبانه بود که هفته نامه "تایم" به تاریخ ۱۱ جون ۱۹۸۴ نوشته است: "سه هفته پیش از آنکه تانک های شوروی (برای جنگی نابود کننده علیه مسعود) به حرکت درآیند، ماهواره های امریکائی حرکات مذکور را تحت نظر داشتند و این، عوامل امریکائی را قادر ساخت تا از تهاجم قریب الوقوع روسها، مجاهدین را آگاه سازند. سی آی ای به احمدشاه مسعود چهل فرستنده رادیونی قابل حمل داده بود که دریافت پیام های وی را ممکن می ساخت. همچنین سی آی ای در پاسخ به تقاضای مسعود، صدها ماین را قبل از آغاز عملیات "خداحافظ مسعود" (نام رمز عملیات روس ها در پنجشیر) در اختیارش قرار داده بود. عقیم گذاردن عملیات "خداحافظ مسعود" تازه ترین و شاید بزرگترین موفقیت سی آی ای در کمک به چریک ها به شمار می رود...".

گروموف آخرین فرمانده کل قوای شوروی در افغانستان نیز در خاطراتش نگاشته است که ما توانستیم با احمدشاه مسعود قرارداد آتش بس امضاء نمائیم، در غیر آن اگر مسعود علیه ما جنگ می کرد، کافی بود که سنگ ها را از بالای کوه لول بدهد و دره سالنگ را به گورستان روس ها مبدل نماید.

بروس ریچاردسن امریکائی در نوشته اش "اعمال زور و تهدید نابودسازی و خاموش سازی"، مسعود را به سازش های متعدد که ضرباتی مهیب به جنگ ضد روسی حساب می شد، متهم کرده است. او در قسمتی از یادداشت هایش نوشته است: "مسعود در ماه فیبروری سال ۱۹۸۳ در بدل ۳۵۰۰۰۰۰۰ دلار امریکائی قرارداد مصالحه با شوروی ها را به امضاء رساند. این دومین قرارداد عدم تعرض بود که مسعود با اولیای امور نظامی شوروی امضاء کرده بود... مناسبات ما با گوریلاهای مسعود آنقدر دوستانه و گرم بود که آمران گوریلاها جوقه جوقه در مرکز قطعه به دیدن ما می آمدند. دعوت مجللی هم برای شان ترتیب داده می شد. مسعود قومندان گوریلاها و قومندان ما بین هم قرارداد بسته بودند که به یکدیگر ضرر نرسانند. بعد از این قرارداد زندگی ما بسیار مسالمت آمیز شده بود."

جمعیت اسلامی (برهان الدین ربانی) و حزب اسلامی (گلبدین حکمتیار) در ۹ سال مبارزه مسلحانه مردم افغانستان علیه اشغالگران شوروی و بعد با رژیم پوشالی نجیب، همواره در زدوخورد با یکدیگر قرار داشتند و به جای این که متوجه اشغالگران باشند، بر جبهات یکدیگر یورش برده و افراد همدیگر را خلع سلاح می کردند و یا آنان را می کشتند. وقتی مسعود در کنار جمعیت اسلامی، شورای نظار را ساخت، درگیری بین مسعود و گلبدین به اوجش رسید و روزی نبود که این دو با همدیگر درگیر نباشند. جنگ شدید بین قومندانان شورای نظار و گلبدین را شاید همه به یاد داشته باشند که در منطقه ای در فرخار ولایت تخار رخ داد و منجر به کشته شدن سی تن از قومندان و اعضای شورای نظار شد و در انتقام به آن کمین گیری، نیروهای مسعود، سیدجمال را با برادرش به دار آویختند.

مسعود و گلبدین با عقیم ساختن طرح بینن سیوان مبنی بر ورود نیروهای بیطرف به کابل باعث درگیری تمام عیاری شدند. این دو جنایتکار این را می دانستند که در آن صورت خواب رسیدن به چوکی را برای ابد باید از مغز شان دور کنند. ورود وحوش جهادی به کابل اوج درگیری بین تمامی تنظیم های اسلامی و به ویژه مسعود و گلبدین بود. در جریان درگیری بین این دو خاین و تشنه قدرت تقریباً تمام شهر کابل به تل خاک میدل و ۶۵ هزار انسان کشته شدند و بر عفت صدها دختر و جوان تجاوز صورت گرفت. و هنوز چند روزی از این جنگ نگذشته بود که گلبدین را منحيث صدراعظم در دولت شامل ساخت! همین کافی است که به جنایت مسعود و دار و دسته دزد و آدمکش وی در افشار نظری ببندازیم. به نقل از گاردین، وقتی نیروهای مسعود و سیاف در ۱۱ فیبروری سال ۱۹۹۳ به افشار کابل داخل شدند، بیش از هزار زن، مرد و کودک را به گلوله بستند و اجساد شان را در چاه ها انداختند و بعد به دزدان خود دستور دادند که دستک های خانه ها را کشیده و خانه ها را ویران نمایند. مسعود خودش از کوه تلویزیون رهبری این عملیات را در دست داشت.

نیروهای مسعود و تنظیم های جهادی دیگر مردم را چنان به ستوه آوردند که گفته مشهور زبانزد عام و خاص شد: "شیر پنجشیر، روباه کابل، بز شادگل". مسعود برای حفظ قدرتش در کابل حاضر بود با هر کس ائتلافی تشکیل دهد و دشمن دیرین خود را ببخشد. وقتی نیروهای طالبان به میدان وردک رسیدند، مسعود به استقبال شان شتافت و رهبر او (ربانی) طالبان را فرشتگان صلح نامید و مبلغ ۴ میلیارد افغانی را توسط طیاره برایشان فرستاد. وقتی معامله بین مسعود و طالبان سر نگرفت، مسعود با یارانش به پنجشیر گریخت و از مقاومت علیه گروه "متحجر و سیاه طالبان و نوکران پاکستان" سخن به میان آورد. اگر طالبان خواست های او را می پذیرفتند و در دولت خود به او پست وزارت دفاع می دادند، او شاید هیچگاه طالبان را با القاب فوق یاد نمی کرد. طالبان و شورای نظار دو روی یک سکه اند و هر دو برای تطبیق شریعت غرای محمدی به سلاخی مردم پرداختند.

دوستان مسعود تلاش می نمایند تا طوری وانمود سازند که مسعود علیه تروریسم بود و از افراط گرایی بدش می آمد، در حالیکه همین دوستانش خود اعتراف می نمایند که مسعود به مسلمانان تاجیک (تروریستان) پایگاه داد و افراد شان را آموزش می داد و با آنان همکاری می کرد. آیا این به خودی خود نشان نمی دهد که ناف او با ناف تمامی بنیادگر ایان تروریست بسته بود؟

چیزی را که تمامی مطبوعات و رسانه ها در تجلیل از مسعود فراموش می کنند و رندانه از آن تیر می شوند، درگیری های خونین بین سالهای ۱۹۹۲-۹۶ در کابل است. تو گوئی در تاریخ این سرزمین اصلاً چهار سال وجود نداشته است! وقتی همه دهان شان را به تملق باز می نمایند، برای لحظه ای به یاد آن سال های خون و خیانت نمی افتند که افراد تحت فرمان مسعود در آن سال ها چه خرمستی هائی نبود که به راه نینداخته بودند.

مسعود با افراد زیر در ارتباط و از یاران نزدیک او بودند: "مارشال" قسیم فهیم، ربانی، سیاف، خلیلی، محقق، داکتر عبدالله، قانونی، اسماعیل خان، "جنرال" بسم الله، "جنرال" داوود، دوستم، عطا، انوری، حاجی قدیر، حضرت علی، پیرم قل، بشیر چاه آبی، مأمور حسن و ده ها جنایتکار دیگر. تمام مردم به نام های فوق الذکر به چشم جنگسالار و تفنگسالار نگاه کرده و همه را دزد و جنایتکار می نامند. مردم ضرب المثل عامیانه دارند که: با ماه نشینی ماه شوی، با دیگ نشینی سیاه شوی. آیا این ضرب المثل در مورد مسعود صدق نمی کند؟ اگر مسعود خوب بود و جنگسالار و جنایتکار نبود، چرا دوستانش همه بد و جنگسالار و دزد اند؟ وقتی دوستان مسعود این همه بد و ناقص حقوق بشر اند، چه معجزه ای اتفاق افتاده بود که مسعود از این امر مستثنی و فرشته بوده باشد؟

در مورد وابستگی او به کشورهای روسیه، ایران، هند، تاجکستان، ازبکستان و فرانسه هیچ شکی نمی توان داشت، چون خود شان به این امر اعتراف می کنند. دولت های مذکور هم تا توانستند در وصف مسعود سینه چاک کردند و او را پنداندند. رضا دقتی عکاس فرانسوی ایرانی الاصل یکی از مهره هائی بود که در "قهرمان" سازی مسعود از هیچ تلاشی دریغ نکرد و چنگیز پهلوان که خون را از سر و روی رژیم جنایتکار ایران می لیسد، نیز از عاشقان سینه چاک مسعود و به مثابه ایدئولوگ ائتلاف شمال کار می کرد تا از او "قهرمان" بسازد. در مورد جنایات و آدم کشی های مسعود می توان بسیار نوشت و گفت، اما نکته قابل یادآوری این است که اینان هر چه در وصف او بگویند و بنویسند، "قهرمانی" که در سایه تفنگ بیگانه "قهرمان" شده باشد، با دور شدن سایه همان تفنگ، "قهرمانی" او هم باد هوا خواهد شد و نشانی از او باقی نخواهد ماند.